

## کتاب «تولد اسرائیل»

### فصل دهم

#### تبعید یهودی‌ها به اروپا، آغاز قرون وسطی و

#### شکل‌گیری پدیده تاریخی یهودی‌ستیزی ۱۷۰۰ - ۱۳۵

شاید سخنی به اغراق نرفته باشد اگر گفته شود که اصلی‌ترین علت در به وجود آمدن کشور اسرائیل وجود پدیده «یهودی‌ستیزی» در اروپا بود. دشمنی و نفرت بسیاری از اروپایی‌ها نسبت به یهودی‌ها از یکسو باعث شد تا میلیون‌ها تن از آن‌ها در قرن نوزدهم و بیستم عطای زندگی در اروپا را به لقاء آن بخشیده و به آمریکا، کانادا، استرالیا، آرژانتین و حتی برخی از کشورهای آفریقایی مهاجرت نمایند؛ و از سویی دیگر فکر بازگشت به فلسطین بعد از قریب به ۱۸۰۰ سال زندگی در اروپا را مجدداً برای یهودی‌ها زنده کرد. مهاجرت و رفتن از اروپا به سرزمین‌های دیگر از جمله به فلسطین در حقیقت واکنش یهودی‌ها نسبت به امواج «ضد یهودی»، «یهودی‌ستیزی»، «آنتی سمیتیزم» (Anti-Semitism) یا به زبان ساده دشمنی و نفرت از یهودی‌ها در اروپا بود. در تمامی ۱۸ قرن که یهودی‌ها از ۱۳۵ به بعد که به اروپا آورده شدند دو عنصر به نظر می‌رسد که برجسته‌ترین جنبه‌های زندگی آنان را شامل می‌شد: نخست عدم استحاله در جامعه میزبان و دومی دشمنی و نفرت بخش قابل‌توجهی از جامعه میزبان نسبت به آنان. جالب است که هردو این ویژگی‌ها هم بسیار ریشه‌دار و «جان‌سخت» هستند. با «جان‌سختی» اولی ما در فصول گذشته آشنا شدیم و دیدیم که یهودی‌ها قرن‌ها قبل هم وقتی به بردگی و اسارت از سرزمینشان اخراج یا آواره شدند، بسیاری از آنان در جوامع میزبان استحاله نشدند و همچنان یهودی باقی ماندند. «جان‌سختی» دومی هم دست‌کمی از اولی ندارد. نفرت از یهودی‌ها که در ابتدا خواهیم دید به واسطه دلایل عمدتاً مذهبی در قرون وسطی و حاکمیت کلیسا به وجود آمد، جالب است که بعد از تحولات تاریخی اروپا همچون رنسانس، رفرماسیون یا نهضت اصلاح دینی، عصر روشنگری، خردگرایی، علم‌گرایی، انقلاب صنعتی، انقلاب کبیر فرانسه و... همچنان تا قرن بیستم باقی ماند و در اواسط این قرن بود که رهبران آلمان نازی پس از ۱۸۰۰ سال که از حضور یهودی‌ها در اروپا می‌گذشت با نابودی و از بین بردن کامل یهودی‌ها درصدد «حل» مسئله یهودی‌ها برآمدند. آنچه مسلم است پدیده نفرت از یهودی‌ها یا «یهودی‌ستیزی» پدیده جدیدی بود که با آمدن یهودی‌ها به اروپا از ۱۳۵ به بعد به تدریج شکل گرفت. بخش عمده‌ای از بررسی ما در این فصل و فصول بعدی پرداختن به اسباب و علل به وجود آمدن این پدیده و بالطبع تبعات مهم اجتماعی،

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن می‌باشد.

با از بین رفتن کشور یهودی، نابودی صدها هزار تن از آنان در جنگ با رومی‌ها، آوارگی مابقی در بازارهای برده‌فروشی و نهایتاً پخش شدن در سراسر اروپا در قالب اقلیت‌های چند صد تا چند ده‌هزار نفره، آن پرسش که از ابتدای تاریخ یهودیت مطرح کردیم باز مجدداً در برابرمان ظاهر می‌شود: رمز و راز بقا چندین هزارساله یهودی‌ها چه می‌باشد؟ اهمیت این سؤال زمانی بیشتر می‌شود که متوجه می‌شویم که یهودی‌ها در مجموع به‌عنوان یک اقلیت توسط اروپایی‌ها پذیرفته نشدند. نه خودشان خواستند در مناطقی که زندگی می‌کنند جذب یا استحاله در فرهنگ و تمدن جامعه میزبان شوند و نه جوامع میزبان حاضر شدند تا آنان را جزئی از خود بدانند. به‌بیان‌دیگر، علیرغم قرن‌ها زندگی در شهرهای مختلف اروپا، علیرغم قرن‌ها زندگی در آلمان، فرانسه، اتریش، انگلستان، مجارستان، اوکراین، رومانی، بلژیک، بلاروس، روسیه، اسپانیا و... نه یهودی‌ها حاضر شدند که آلمانی، فرانسوی، اتریشی، روسی و... شوند و نه متقابلاً آلمانی‌ها، فرانسوی‌ها، اتریشی‌ها، روس‌ها و... حاضر شدند تا یهودی‌ها را به‌عنوان یک اقلیت در جوامعشان بپذیرند.

در ابتدا مستقر شدنشان در اروپا یعنی از اواسط قرن دوم میلادی وضعیت یهودی‌ها خیلی بد نبود. یهودی‌ها مورد اذیت و آزار نبودند به‌علاوه تسلط آنان به بسیاری از مشاغل و حرفه‌ها سبب می‌شد تا بتوانند هم خدمات و فوایدی برای جوامع میزبان داشته باشند و هم وضع خودشان از نظر اقتصادی نسبتاً مطلوب باشد. بایستی توجه داشته باشیم که خاورمیانه در آن مقطع (هزاره نخست میلادی) خیلی پیشرفته‌تر از اروپا بود. یهودی‌ها در صنعت، تجارت و حتی کشاورزی خیلی جلوتر از اروپایی‌ها بودند و در نتیجه در بسیاری از مناطقی که ساکن شده بودند باعث رونق اقتصادی و کسب‌وکار می‌شدند؛ اما این دوران بالنسبه آرام و مطلوب با مسیحی شدن اروپا تغییر یافت. از قرن چهارم که امپراتور و حاکمیت روم به‌تدریج مسیحی شدند، سرعت مسیحی شدن در اروپا بیشتر شد. با مسیحی شدن اروپا ماه‌عسل یهودی‌ها با اروپایی‌ها هم به‌تدریج به پایان رسید. آغاز قرون‌وسطی و با حاکمیت سیاسی کلیسا سرنوشت و زندگی یهودی‌ها دگرگون شد. به‌عنوان قاتلین حضرت عیسی بن مریم (ع) و بالطبع از دید کلیسا، «پسر خدا»، یهودی‌ها موجوداتی گناهکار، فاسد و منحرف تلقی می‌شدند و در معرض انواع و اقسام فشارها، آزار و اذیت‌ها، تضيیقات، محرومیت‌ها و بعضاً کشتارهای دسته‌جمعی و ناملایمات دیگر قرار گرفتند. به‌عنوان جماعتی منفور، «نجس»، فاسد، بی‌اخلاق، بی‌فرهنگ، نزول‌خور، مال‌پرست و خلاف‌کار، یهودی‌ها مورد همه گونه ظلم و جور قرار داشتند. آنان مجبور بودند که در

محله‌های مخصوصی به نام گتو<sup>۱</sup> زندگی کنند و اگر در روز از گتو خارج می‌شدند قبل از غروب آفتاب می‌بایستی به گتو بازگرداند. در برخی مناطق مجبور بودند که لباس مخصوص به تن کنند و علامتی به دور آستینشان ببندند تا با جمعیت میزبان مخلوط نشوند. تصدی مشاغل مهم همچون امور نظامی، دولتی و زمین‌داری برای یهودی‌ها ممنوع بود و آنان فقط مجاز بودند که یکسری مشاغل معینی انجام دهند. داشتن زمین، املاک و رعایا، تعلق به طبقات اعیان و اشراف داشت و یهودی‌ها به‌عنوان گروهی پست، بیگانه و آواره شایسته تملک زمین و قرار گرفتن در جایگاه آریستوکراسی نمی‌بودند. اگر وبا می‌آمد، اگر طاعون، جذام یا بیماری عفونی دیگری شیوع پیدا می‌کرد به پای یهودی‌ها نوشته می‌شد؛ اگر آتش‌سوزی می‌شد، زلزله، طوفان و خشک‌سالی نازل می‌شد جملگی به پای وجود نامبارک یهودی‌ها گذارده می‌شدند؛ اگر روس‌ها از پروس‌ها در جنگ شکست می‌خوردند، یهودی‌ها مقصر شناخته می‌شدند؛ اگر محصول کم می‌شد یا آفت می‌آمد نشانه غضب الهی به یهودی‌ها بود و در یک کلام وقوع هر امر نامبارک و مصیبتی به یهودی‌ها نسبت داده می‌شد. علی‌الدوام متعصبین مذهبی به بهانه‌های مختلف به گتوها و مناطق یهودی‌ها هجوم می‌آوردند. حملاتی که باعث کشته و مجروح شدن شماری از یهودی‌ها و به آتش کشیده شدن اموال و خانه‌های آنان می‌شد؛ اما هنوز یک پدیده دیگر بود که گل سرسبد همه این‌ها بود. اخراج دسته‌جمعی یهودی‌ها از یک منطقه یا یک کشور. در دوران قرون‌وسطی هرگاه رهبری مذهبی یا سیاسی ظهور می‌کرد که احساس دیانت و سرسپردگی بیشتری به کلیسا می‌داشت، به قصد تقرب و صواب سعی می‌کرد تا فشار و آزار و اذیت علیه «یهودی‌های ناپاک و گناهکار» را افزایش دهد. وضعیت یهودی‌های آن منطقه یا کشور در تمامی دوران فرمانروایی آن رهبر مذهبی، پادشاه یا فرمانروا از بد به بدتر تقلیل می‌یافت. بعضاً به‌منظور نشان دادن غایت ارادتشان به کلیسا برخی از این دست رهبران اقدام به اخراج دسته‌جمعی یهودی‌ها می‌کردند. نخستین بار ۲۵۰۰۰ یهودی در سال ۱۲۹۰ به فرمان ادوارد اول پادشاه انگلستان از آن کشور اخراج شدند. بعد نوبت به فرانسه رسید. هزاران یهودی به فرمان رهبران کاتولیک فرانسه در سال ۱۳۹۴ از آن کشور اخراج شدند. اخراج‌ها در جریان انگیزاسیون در طی قرون چهاردهم و پانزدهم به اوج خودش رسید. بیش از ۱۰۰/۰۰۰ یهودی ساکن اسپانیا در ۱۴۹۲ از آن کشور اخراج شدند. چهار سال بعد در ۱۴۹۶ هم فرمانروای پرتغال تمامی یهودی‌های ساکن کشورش را اخراج نمود. یهودی‌های اخراجی معمولاً به شرق اروپا و روسیه که سردسیرتر، عقب‌مانده‌تر و محروم‌تر می‌بودند فرستاده

---

<sup>۱</sup> - Ghetto

می‌شدند. برخی هم به شمال آفریقا تبعید می‌شدند. یهودی‌ها همواره از سوی متعصبین کلیسا تحت فشار بودند که از گناه قتل حضرت عیسی بن مریم (ع) استغفار نموده و مسیحی شوند. برخی از آنان تسلیم فشارها شده و مسیحی می‌شدند. برخی ظاهراً اعلام می‌کردند مسیحی شده‌اند اما بر اعتقاد یهودیت باقی می‌ماندند که این وضعیت به نوبه خود بر شک و ناباوری جامعه میزبان بر یهودی‌ها می‌افزود؛ اما بدنه یهودی‌ها تسلیم قرن‌ها فشار، تبعیض و آزار و اذیت نشده و بر موجودیت یهودی‌شان باقی ماندند.

بررسی تاریخ یهودیت از ۱۳۵ تا تشکیل کشور اسرائیل در قرن بیستم چند پرسش مهم به همراه می‌آورد. نخست آنکه، ریشه این همه انزجار از یهودی‌ها به واسطه چه بود؟ ثانیاً، آیا آن گونه که برخی استدلال می‌کنند، خود یهودیان به دلیل مجموعه‌ای از رفتارهای اجتماعی، اقتصادی و اعتقادات مذهبی‌شان مقصر نبودند؟ ثالثاً، همان پرسش همیشگی: چگونه یهودی‌ها علی‌رغم همه فشارها و ناملایمات یهودی باقی ماندند و حاضر نشدند در فرهنگ و مذهب در جوامع میزبان استحاله شوند؟ بگذارید با پرسش دوم شروع کنیم و سپس به سراغ پرسش سوم برویم. چرا که پرسش نخست از هر دو پیچیده‌تر بوده و نیاز به بررسی ۱۸۰۰ سال تاریخ یهودیت در اروپا پیدا می‌کند. این استدلال که خود یهودی‌ها در وضعیتی که برایشان در اروپا پیش می‌آید مقصر بودند، در حقیقت روی دیگر سکه ضد یهودیت یا آنتی سمیتیسم است. این درست مثل این است که به جای محکوم نمودن سارق، مال‌باخته را محکوم کنیم و بگوییم اگر او فرش، اتومبیل، طلا و جواهر نمی‌داشت، سارق هم مرتکب سرقت نمی‌شد. بسیاری از کسانی که یهودی‌ها را عامل مظالم و جنایاتی که بر سرشان رفت قلمداد می‌کنند، نه از آن جنایات متأثر و متأسف‌اند و نه حاضر به محکوم ساختن آن جنایات هستند. فی‌الواقع به دلیل احساسات ضد یهودی که دارند، خیلی هم بدشان نمی‌آید که آن جنایات علیه یهودی‌ها در طول تاریخ صورت گرفته و همان‌طور که گفتیم، خود یهودی‌ها را مقصر رفتاری که با آنان صورت گرفته می‌دانند؛ اما در خصوص پرسش سوم، اینکه یهودی‌ها چگونه یهودی باقی ماندند؟ مهم‌ترین نکته‌ای که در پاسخ به این پرسش می‌بایستی در نظر گرفت همان نکته مهمی است که در فصل قبلی به آن اشاره داشتیم: یعنی تغییر و تحولاتی که در پارادایم دینی یهودیت بعد از تخریب بیت‌المقدس به همراه معابد و اماکن مقدسشان توسط رومی‌ها و آوارگی‌شان در اروپا در ۱۳۵ میلادی صورت گرفت. آن تغییرات در حقیقت یهودیت را به صورت یک آیینی درآورد که در تبعید و آوارگی هم قادر بود تا به نیازهای معنوی معتقدین پاسخگو باشد؛ اما چگونه؟ تغییر و تحولی که صورت گرفت را اگر خیلی خلاصه و مختصر خواسته باشیم تعریف کنیم آن بود که یهودیت از هیبت یک دین رسمی، سلسله مراتبی، دربرگیرنده مراسم بزرگ و باشکوه سالیانه در بیت‌المقدس، وجود رهبران

بلندپایه مذهبی و در یک کلام دین و آیینی رسمی و ملی تقلیل پیدا کرد به دین و آیینی شخصی یا فردی بدون برخورداری از مرکزیت، معبد بزرگ و با جلال و جبروت با متولیان بلندپایه و رسمی مذهبی و سایر ویژگی‌هایی که در قریب به ۲۰۰۰ سال در بیت المقدس وجود داشت. یک فرد یهودی اعم از زن یا مرد از نظر مذهبی عملاً مستقل بود و در مجموع مسئولیت اجرایی اعمال و دستورات مذهبی‌اش بر عهده خود وی بود. نه بیت المقدس دیگر وجود داشت، نه معبد بزرگ و باشکوهی و نه روحانیون بلندمرتبه‌ای که مراسم و آیین‌های مختلف دین یهودیت را در طول سال و در مناسبت‌های مختلف و در حضور هزاران یهودی که برای انجام آن مراسم یا بزرگداشت آن آیین، از اطراف واکناف فلسطین در بیت المقدس گردآمده بودند، برگزار نمایند. هیچ کدام این‌ها دیگر نبود؛ یا درست‌تر گفته باشیم روم همه این‌ها را جمع کرده و از میان برده بود. یهودیت تقلیل یافته بود به دین و آیینی شخصی و فردی. عبادات یهودی‌ها تقلیل یافته بود به عباداتی شخصی و فردی. حداکثر تعدادی کمی نمازگزار در کنیسه یا اتاقی برای نماز و قرائت تورات یا کتاب مقدس جمع می‌شدند. نکته دوم آن بود که هیچ مقام، دستگاه و نهادی دیگر وجود نداشت که یهودی‌ها را مکلف و موظف به رعایت احکام و مقررات دینی نماید. بنابراین اگر یهودی‌ها به دینشان پایبند می‌ماندند صرفاً به دلیل انتخاب و تمایل فردی خودشان بود. همچنان که بسیاری هم از یهودیت دست شستند و به آیین‌های دیگر از جمله بت پرستی یا مسیحیت (و بعدها اسلام) گرویدند. نکته مهم آن بود که یهودی‌هایی که یهودی باقی ماندند، از سر اخلاص و ارادت قلبی خودشان بود. بدون آنکه هیچ قدرتی آنان را وادار به پذیرش یهودیت نماید و یا هیچ انگیزه مادی و غیره برای باقی ماندن بر یهودیت برایشان وجود داشته باشد. البته روحانیت یهودیت به عنوان یک نهاد باقی ماند اما همان‌طور که گفتیم نه به آن صورت رسمی، پر جاه و جلال، تشریفاتی و سلسله مراتبی که در گذشته در بیت المقدس بود. روحانیت یهودیت هم از ۱۳۵ به بعد مقدار زیادی فردی شد. چیزی شبیه به روحانیت تشیع که فاقد سازمان رسمی و سلسله مراتبی (مثل واتیکان) می‌باشد. دومین تحول مهمی که بعد از ۱۳۵ میلادی و آوارگی یهودی‌ها به وجود آمد در ارتباط با مقوله سرزمین مقدس یا «سرزمین موعود» بود. اگر تا قبل از ویرانی بیت المقدس و اخراج اجباری از آن، دست‌کم برای برخی از یهودی‌ها یهودیت مترادف با زندگی در «سرزمین موعود» می‌بود و خود را از نظر پایبندی به یهودیت موظف به زندگی در آن سرزمین می‌دانستند، این اندیشه به سرعت از ۱۳۵ به بعد دیگر منتفی شد. نه تنها سرزمین موعود توسط رومی‌ها ویران شده و معبد بزرگ بیت المقدس با خاک یکسان شده بود و یهودی‌ها از آن سرزمین اخراج شده بودند، بلکه آن تعداد اندک یهودی باقی‌مانده هم که به علت کهولت سن، بیماری و غیره توسط رومی‌ها اخراج نشده بودند اجازه نداشتند تا در سرزمین مقدس آداب و

سنن مذهبی‌شان را به‌جای آورند. سنای روم ورود یهودی‌ها به سرزمین مقدس را حتی برای زیارت هم ممنوع ساخته بود. چه رسد به آنکه یهودی‌ها خواسته بوده باشند تا به آنجا بازگشته و زندگی کنند. ختم کلام آنکه با منتفی شدن امکان بازگشت و زندگی در سرزمین مقدس به‌تدریج حتی برای یهودی‌های متعصب هم یهودی بودن و یهودیت دیگر به‌هیچ‌روی مترادف یا مستلزم زندگی در سرزمین موعود یا فلسطین نبود. البته فلسطین برای آنان همچنان مکانی و سرزمینی مقدس باقی ماند. یهودی‌های متدین‌تر سعی می‌کردند در طول زندگی‌شان حداقل یک‌بار برای زیارت به آنجا بروند. برخی دیگر برای آنکه در آنجا به خاک سپرده شوند در اواخر عمر و با نزدیک شدن به مرگ به آنجا می‌رفتند. شمار دیگری برای فراگرفتن دروس دینی به آنجا می‌رفتند و بالاخره گروه اندکی هم از یهودی‌های بسیار پارسا سعی می‌کردند یک زندگی بسیار محقرانه در سرزمین مقدس داشته باشند و در آنجا زندگی کنند. مجموع این دست یهودی‌ها از ۱۳۵ به بعد هرگز از ۱۰ الی ۱۵ درصد جمعیت بیت‌المقدس و سایر مراکز مقدس یهودی در فلسطین بالاتر نمی‌رفت. سرانجام می‌رسیم به پرسش سوم و درعین‌حال پیچیده و دشوار تاریخ یهودیت بعد از ۱۳۵: علت نفرت و بغض و کینه اروپایی‌ها از یهودی‌ها؟ این پرسش فقط یک کنجکاوی تاریخی نیست. فی‌الواقع کلید فهم همه تحولات مرتبط با یهودی‌ها و یهودیت که لاجرم منجر به تشکیل کشور اسرائیل می‌شود در فهم و تبیین این پرسش نهفته است. نفرت، کینه و انزجاری که در اروپا و میان اروپایی‌ها نسبت به یهودهای به‌تدریج از ۱۳۵ به بعد که آنان در اروپا مستقر شدند در تمامی قرون بعدی ادامه پیدا کرد. این نفرت ۲ هزارساله از یهودی‌ها در اروپا بود که نهایتاً باعث شد تا فکر رفتن از اروپا و ترک کشورهای اروپایی به‌تدریج از اواخر قرن نوزدهم در فکر و ذهن بسیاری از یهودی‌ها شکل بگیرد. این بغض و کینه و نفرت دیرینه بود که سبب شد تا یهودی‌ها لاجرم به این نتیجه برسند که ۱۸۰۰ سال که سهل است اگر ۱۸۰۰۰ سال هم در اروپا و میان اروپایی‌ها زندگی کنند، نه اروپایی می‌شوند، نه اروپایی‌ها آنان را حاضر هستند به‌عنوان شهروندانی عادی و برخوردار از حقوق مساوی بپذیرند و نه اروپایی‌ها حاضرند هرگز به آنان به چشم افرادی معمولی اگرچه متفاوت از آن‌ها بنگرند. چرا این نفرت از یهودی‌ها از ۱۳۵ به بعد به وجود آمد و هرگز هم از میان نرفت. شاید بگوییم که از چشم اروپایی‌های مسیحی، یهودی‌ها قاتلین حضرت عیسی بن مریم (ع) «پسر خدا» (از دید مسیحی‌ها) بودند بنابراین نفرت و کینه اروپایی‌ها از آنان قابل‌درک است. در اینکه مذهب و این باور که یهودی‌ها در به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح (ع) نقش داشتند یا حتی مسبب آن بودند یکی از ستون‌های اصلی بنیان نفرت از یهودی‌ها می‌شود تردیدی نیست؛ اما ریختن همه‌چیز بر سر مذهب ما را با دو اشکال اساسی مواجه می‌کند. نخست آنکه همه

مردمانی که از ۱۳۵ به بعد در اروپا می‌زیستند لزوماً اعتقادات سفت‌وسخت مذهبی نداشتند؛ برخی خیلی مذهبی بودند، برخی هم خیلی مذهبی نبودند. برخی بسیار متعصب بودند؛ خیلی‌ها تعصبات دینی کمتری داشتند. در عین حال هیچ‌کدام علاقه‌ای به یهودی‌ها نداشتند؛ اگر نگفته باشیم که بسیاری اعم از متدین یا کمتر متدین یا حتی بی‌اعتقاد، نسبت به یهودی‌ها کینه داشتند. بنابراین چیزی بیش از تعصبات مذهبی وجود داشته. یا در کنار اعتقادات و انگیزه‌های دینی، عوامل دیگری هم کمک به ایجاد نفرت از یهودی‌ها می‌کرده. اشکال دومی که تقلیل دلیل نفرت از یهودی‌ها صرفاً به مذهب پیدا می‌کند آن است که این نفرت بعد از رنسانس و پیدایش عصر روشنگری، ظهور مدرنیته و سکولاریسم یعنی کنار رفتن مذهب از حیات اجتماعی اروپاییان علی‌القاعده می‌بایستی دیگر از میان می‌رفت یا دست‌کم بسیار کاهش می‌یافت، در حالی که این اتفاق نمی‌افتاد و نفرت از یهودی‌ها علیرغم سکولاریسم و کنار رفتن قدرت کلیسا و مذهب همچنان ادامه می‌یابد. به هر حال اگر ما بپذیریم که صرفاً مذهب و باورهای کلیسا در قرون وسطی عامل نفرت از یهودی‌ها می‌بوده، با ظهور مدرنیته و سکولاریسم از اواخر قرن هفدهم و رسیدن آن به اوجش در قرن نوزدهم، مذهب دیگر نمی‌توانسته عامل مهمی در شکل دادن تفکرات اروپایی‌ها نسبت به یهودی‌ها بوده باشد. فی‌الواقع با چیرگی خردگرایی و سکولاریسم، مذهب و کلیسا عملاً از حیات سیاسی، اجتماعی و فکری انسان اروپایی کنار می‌رود. مذهب و باورهای کلیسا دیگر هیچ جنبه مهمی از جهان‌بینی و باورهای اروپائیان، از جمله نگاه آن‌ها به یهودیت را رقم نمی‌زده. اگر فرض بگیریم که تعالیم کلیسا صرفاً عامل نفرت از یهودی‌ها می‌بوده، با کنار رفتن این تعالیم از زندگی اجتماعی اروپاییان از قرن نوزدهم به بعد که سکولاریسم به اوج می‌رسد دیگر نمی‌بایستی شاهد نفرت گسترده اروپایی‌ها از یهودی‌ها می‌بودیم. چرا که دیگر کلیسا نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات اجتماعی جامعه اروپا ندارد؛ اما در عمل اصلاً این‌گونه نیست. با کاهش و نهایتاً رخت بر بستن نقش کلیسا از حیات فکری و جهان‌بینی اروپایی‌ها ما نه تنها شاهد کاهش نفرت از یهودی‌ها نمی‌شویم، بلکه در نهایت شگفتی می‌بینیم که نفرت از یهودی‌ها در قرن نوزدهم و حتی نیمه اول قرن بیستم اگر نگفته باشیم که از قرون پیشین بیشتر هم شده، دست‌کم کمتر هم نشده است. فی‌الواقع هولوکاست<sup>۲</sup> یا از بین بردن میلیون‌ها یهودی صرفاً به واسطه آنکه یهودی بودند نه در قرون وسطی که در قرن بیستم اتفاق می‌افتاد. بماند خیل گسترده یهودی‌ستیزی‌هایی که در

---

<sup>۲</sup> - Holocaust

قرن نوزدهم در اروپا اتفاق می‌افتاد. تداوم ضدیت با یهودی‌ها و یهودی - ستیزی یا آنتی سمیتیسم<sup>۳</sup> در قرون نوزدهم و بیستم بدون تردید این باور را تقویت می‌کند که برای فهم این پدیده قطعاً می‌بایستی فراتر از صرف کلیسا و قرون وسطی رفت.

اگر صرفاً مذهب عامل نفرت از یهودی‌ها و پدیده «یهودی - ستیزی» در اروپا نبوده، چه عوامل دیگری این نفرت را به وجود می‌آورده؟ پاسخ به این پرسش مهم تاریخی در فصول بعدی به تدریج ظاهر می‌شود؛ اما در ابتدا بایستی بگوییم که آنچه به صورت خیلی فشرده و خلاصه در این فصل و فصول بعدی آمده بیش از آنکه تحلیل، نظریه پردازی و یا ریشه‌یابی پدیده «یهودستیزی» باشد، صرفاً تلاش در جهت بررسی روند تاریخ تحولات کلی یهودیت در اروپا از ۱۳۵ به این سو می‌باشد. به هر حال هر نظریه و دیدگاهی هم که پیرامون اسباب و علل به وجود آمدن «پدیده نفرت از یهودی‌ها» یا «یهودی ستیزی» ارائه شود، از این واقعیت نمی‌توان گریخت که تنها راه ارزیابی صحت و سقم آن نظریه، بررسی و مطابقت دادن آن با تحولات تاریخی یهودی‌ها در اروپا از ۱۳۵ به بعد می‌باشد؛ بنابراین کار خودمان را با تعامل یا رابطه میان یهودیت و مسیحیت شروع می‌کنیم که به تعبیری خشت اول یا سنگ بنای نخست ساختمان عظیم «یهودی ستیزی» را بنا نهاد.

#### اختلاف میان یهودیت و مسیحیت

##### سنگ بنای اولیه پدیده یهودی ستیزی

سرنوشت یهودیت بعد از ۱۳۵ به نحو پیچیده‌ای گره می‌خورد به مسیحیت. در آغاز قرن دوم میلادی و در آستانه آغاز نبرد تاریخی میان امپراتوری روم و یهودی‌ها در ۱۳۱ میلادی جمعیت یهودی‌ها حول و حوش ۱۲ میلیون نفر می‌بوده. از این تعداد، در حدود ۲/۵ میلیون تن در فلسطین و نزدیک به ۱۰ میلیون تن دیگر در مصر، آسیای صغیر، قفقاز، ایران، بین‌النهرین و شبه جزیره عربستان پخش بودند. بعد از پایان چهار سال جنگ در ۱۳۵، بین یک تا ۱/۵ میلیون تن از ۲/۵ میلیون یهودی‌های ساکن در فلسطین به اروپا آورده شدند. مابقی یهودی‌های ساکن فلسطین یا اکثراً در طول آن ۴ سال جنگ از میان رفتند و یا به دلیل بیماری، کهولت سن و ناتوانی‌های دیگر در فلسطین باقی ماندند. قریب به ۱/۵ میلیون یهودی که توسط رومی‌ها اخراج یا تبعید شدند عمدتاً در مرکز و غرب اروپا پخش شدند. در یک نگاه کلی می‌توان گفت که سرنوشت تاریخی یهود و یهودیت عملاً پیوند می‌خورد به آن ۱/۵ میلیون. یعنی یهودی‌هایی که در اروپا ساکن شدند. مابقی یهودی‌ها، یعنی ۱۰

---

<sup>۳</sup> - Anti - Semitism



میلیون نفری که بیرون از اروپا زندگی می‌کردند و در تاریخ یهودیت از آن‌ها به نام یهودی‌های سفاردین<sup>۴</sup> یا یهودی‌های شرقی نام برده می‌شود نقش چندانی در تاریخ یهودیت بازی نمی‌کنند. یهودی‌های شرقی یا «سفاردین» در مجموع زندگی بهتری از یهودی‌های ساکن اروپا یا یهودی‌های اشکنازی<sup>۵</sup> پیدا کردند. از قرن هفتم میلادی که اسلام ظهور کرد، یهودی‌ها به‌عنوان یک اقلیت «اهل کتاب» تحمل می‌شدند. البته موردعلاقه و نوازش نبودند، اما و درعین‌حال هم به‌واسطه «یهودی بودن» مورد تجاوز، اذیت و آزار مسلمانان قرار نمی‌گرفتند. یهودیت در جوامع اسلامی پذیرفته شده بود؛ اما در خصوص یهودی‌های اروپایی این‌گونه نبود؛ اما چرا چنین شد؟ چرا یهودی‌ها در جوامع اروپایی این‌قدر مورد نفرت و بغض و کینه قرار گرفتند. پاسخ همان‌طور که اشاره کردیم باز می‌گردد به مسیحیت. بعد از فاجعه چهار سال جنگ و آوارگی، یهودی‌ها در اروپا تبدیل به گروهی ضعیف و صدمه‌دیده شده بودند. بخش قابل‌توجهی از آن دینامیک، شور و احساس ملیت یهود، کشور یهود و جامعه یهود در میان آنان از بین رفته بود. افق یا نگاه آرمان‌گرایانه و دید فراخی که یهودی‌ها تا قبل از جنگ داشتند، در نتیجه مصیبت‌ها و تراژدی هولناک ۱۳۵ - ۱۳۱ جای خود را به نگاهی درون‌گرا و محدود می‌دهد که مهم‌ترین دغدغه‌اش بقا بود. یهودی‌ها به تعبیری در اروپا درون لاک خودشان رفتند. مذهبشان همان‌طور که دیدیم از یک پارادایم فراخ و عمومی تقلیل پیدا کرد به یک آیین فردی و خصوصی برای خودشان. آنان نه دیگر به دنبال ایجاد کشور بودند، نه ایجاد ملیت، نه بازگشت به سرزمین موعود، نه ایجاد نهادهای اجتماعی بزرگ و نه هیچ هدف دیگری که جنبه فراگیر، مدنی و عمومی پیدا کند. وضعیت یهودی‌ها در جوامع اروپایی خیلی زیاد شباهت پیدا می‌کند به وضعیت پناهندگان بی‌پشت‌وپناه، ضعیف و ناتوان آسیایی یا آفریقایی در جوامع غربی امروزی. آنان تقلیل پیدا کرده بودند به یک اقلیت کوچک و ضعیف که آرام و بدون آنکه در دسری برای دیگران ایجاد کنند، زندگی می‌کردند. درعین‌حال و همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردیم به دلیل مهارت یهودی‌ها در بسیاری از حرف، مشاغل و تجارت از نظر اقتصادی وضعشان خیلی بد نبود؛ اما آنچه یهودی‌ها نمی‌دانستند آن بود که حتی آن وضعیت هم در آینده برهم می‌خورد و شرایطی برایشان پیش می‌آمد که وضعیتی که در قرون اولیه ورودشان به اروپا داشتند در مقایسه با آن بهشت بود. آنچه یهودی‌ها در ۱۳۵ نمی‌دانستند این بود که در قرون بعدی طوفانی داشت به آنان نزدیک می‌شد. گردباد، طوفان و زلزله‌ای به نام «قرون‌وسطی» و حاکمیت کلیسا. آنچه یهودی‌ها نمی‌دانستند آن بود که کلیسا در آینده‌ای نه‌چندان دور از آن

---

<sup>۴</sup> - Sefardin

<sup>۵</sup> - Ashkenazi

حالت معصوم و مظلوم اولیه خارج شده و به قدرت سیاسی و اقتدار بی‌چون و چرای حکومتی می‌رسید. حالا دیگر پیام آن کلیسا محبت، مهر، بخشایش، دوستی و عشق نبود. پیامش آن بود که «هر که با ما نیست دشمن خداست». کلیسایی که برخلاف مسیحیان اولیه که گسترش مسیحیت را با دعوت انجام می‌دادند، گسترش مسیحیت را یک وظیفه الهی و مقدس می‌دانست که اگر با زبان خوش نمی‌شد با جبر و خشونت می‌بایستی صورت می‌گرفت. کلیسایی که برخلاف مسیحیان اولیه که غیر مسیحی‌ها را بندگان خدا می‌دانستند که نیاز به رستگاری داشتند، به غیر مسیحی‌ها به‌عنوان معاند، بی‌دین، گمراه و کافر می‌نگریستند که می‌بایستی هدایت شوند و از گمراهی و فساد ولو به‌اجبار رهایی یابند. مسیحی‌های قرون اولیه مسیحیت، هدایت دیگران را عشق و علاقه و امری اختیاری و داوطلبانه می‌دانستند درحالی‌که کلیسای قرون وسطی آن را یک وظیفه و یک تکلیف دینی. مسیحی‌های اولیه و در رأس همه خود حضرت عیسی بن مریم (ع) دیگران را دوست داشتند؛ اما کلیسا در جایگاه قدرت از هر چیز و هر کس که «غیرخودی» بود انزجار داشت؛ و در رأس همه دشمنان و غیرخودی‌ها «یهودی‌های گناهکار و گمراه» قرار داشتند.

از این مقوله کلی که بگذریم، مشکل کلیسا و علت آن‌همه دشمنی مسیحیت با یهودی‌ها و یهودیت بر سر چه بود؟ آنچه این بحث را پیچیده‌تر می‌کند آن است که مسیحیت عملاً از دامن یهودیت برخاسته بود. بسیاری از نخستین کسانی که به حضرت مسیح (ع) گرویدند در حقیقت یهودی‌ها بودند. یهودی‌هایی که معتقد بودند او همان «منجی»، همان «پیامبر» و همان «مسیحی» است که قرار بوده بیاید و حالا آمده. این فقط پیروان اولیه حضرت مسیح و مسیحی‌های قرون اولیه مسیحیت نبودند که بسیاری از آن‌ها در حقیقت یهودی بودند. جهان‌بینی و اصول اقتصادی مسیحیت هم کم‌وبیش همان جهان‌بینی و اعتقادات یهودیت بود. بنیان‌ها، مبادی و مبانی مسیحیت عملاً همان بنیان‌ها، مبادی و مبانی یهودیت بود. مسیحی‌ها نه‌تنها حضرت ابراهیم (ع)، حضرت موسی (ع) و سایر پیامبران بنی‌اسرائیل را برگزیدگان حضرت باری تعالی می‌دانستند، بلکه شالوده و بنیان جهان‌بینی مسیحیت برگرفته از یهودیت بود. به‌بیان دیگر، سخنی به‌گزار نرفته اگر گفته شود که همه‌چیز مسیحیت از یهودیت گرفته شده بود. با یک تفاوت مهم. یهودیت در اساس آیینی این دنیایی بود. قوانین حضرت موسی، تورات و اساساً آموزه‌های یهودیت کاربردی این دنیایی داشتند. یهودیت برای بسیاری از جنبه‌های زندگی، مناسبات و روابط اجتماعی پیروان دستورالعمل، قوانین و مقررات و به تعبیری «فقه» داشت. برای تجارت، ارث، طلاق، ازدواج، قصاص، مجازات، مالیات، حرام و حلال بودن مأكولات و مشروبات، روابط زن و مرد و... یهودیت قوانین و مقررات داشت؛ اما مسیحیت این‌گونه نبود. مسیحیت دینی در اساس آن دنیایی

بود؛ اما این تفاوت به تنهایی نمی‌توانست باعث آن‌همه بغض و نفرت و کینه و اختلاف شدیدی باشد که به تدریج میان آنان پیش آمد.

تفاوت در جای دیگری بود. جایی که اتفاقاً کاربرد عملی هم نداشت. سخنی به‌گزار نرفته اگر بگوییم که بزرگ‌ترین و بنیادی‌ترین نقطه افتراق و اختلاف میان یهودیت و مسیحیت بر سر ذات حضرت عیسی بن مریم (ع) بود. عمود خیمه مسیحیت در مورد حضرت مسیح (ع) آن بود که او «پسر خداست»؛ او جزئی از ذات حضرت باری تعالی است و او از جنس بشر نیست. پذیرش این باور یا ادعا در مورد حضرت مسیح (ع) عملاً به معنای نفی توحید که عمود خیمه یهودیت است بود. همه اعتقاد یهودیت به خدای نادیده خلاصه می‌شد در اینکه ذات حضرت باری تعالی ذاتی قدسی و آسمانی بود. ذات خدای نادیده، از جنس انسان مادی و خاکی نبود. آن ذات نمی‌توانست مثل ذات انسان «فرزند» داشته باشد تا او را برای هدایت و رستگاری بشر به زمین اعزام کرده بوده باشد. تضاد بر سر ذات حضرت مسیح (ع) میان یهودیت و مسیحیت عملاً حل نشدنی بود. اگر مسیحی‌ها می‌پذیرفتند که مسیح پسر خدا نیست، مسیحیت دیگر معنا و مفهومی از نظر آنان پیدا نمی‌کرد. اگر هم متقابلاً یهودی‌ها می‌پذیرفتند که حضرت مسیح (ع) پسر خداست، ستون و پایه اصلی خیمه اعتقادی یهودیت برچیده می‌شد. در عمل یهودی‌ها نه‌تنها نپذیرفته بودند که مسیح (ع) پسر خداست بلکه او را انسانی معمولی می‌پنداشتند که بلا تشبیه و نعوذ بالله منحرف، بدعت‌گذار و مشرک است (زیرا مدعی شده بود که او پسر خداست). به بیان دیگر، آنان نه‌تنها هیچ قداستی برای حضرت مسیح (ع) قائل نبودند بلکه بلا تشبیه و نعوذ بالله او را فریبکاری می‌دانستند که از احساسات مردم بهره‌برداری نموده و اسباب انحراف آنان را فراهم کرده. نگاه یهودی‌ها به حضرت عیسی بن مریم (ع) همانند نگاه سایر مذاهب به کسانی است که از دامن آن مذهب برخاسته و ادعاهای بزرگ و پیامبرگونه دارند. نوعاً این افراد به دست بزرگان، رهبران و علما مذهب اصلی به‌عنوان «بدعت‌گذار»، «منحرف»، «گمراه»، «شیاد» و اتهامات دیگری از این دست از بین رفته‌اند. بالأخص اگر آن فرد دارای کاریزما و محبوبیتی بوده و می‌توانسته پیروانی از مذهب اصلی را به سمت خود جذب و جلب کند، در آن صورت اصرار و تعجیل متولیان مذهب رسمی برای از بین بردن وی زیادتر هم می‌شده. در تاریخ اسلام هم در ایران کم نبوده‌اند افرادی که به دلیل ادعاهایی که داشته‌اند و یا به دلیل اعتقاداتشان مورد مخالفت رهبران رسمی مذهب قرار گرفته و در ابتدا وادار شده‌اند از آن «عقاید انحرافی» دست‌بردارند و در صورت اصرار و باقی ماندن بر آن اعتقادات و مدعیات اعدام شده‌اند.

جدای از اختلاف نظر بر سر ذات حضرت عیسی بن مریم (ع)، موضوع دیگر مناقشه دخالت یا نقش یهودی‌ها در

به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح (ع) توسط رومی‌ها بود. کلیسا هرگز حاضر نشد از «گناه» و نقش یهودی‌ها در کشتن حضرت مسیح (ع) بگذرد. انتظار کلیسا آن بود که یهودی‌ها دست‌کم از آن عمل اظهار ندامت کرده خواهان «توبه» می‌شدند؛ اما توبه از سوی یهودی‌ها به معنای آن بود که حق با حضرت عیسی بن مریم (ع) بوده و آنان ادعای او را می‌بایستی قبول می‌کردند. درحالی‌که همان‌طور که گفتیم اساس ادعای مسیحیت در تناقض آشکار با اصل توحید از منظر یهودیت بود. این مناقشات در چند قرن اولیه مسیحیت که قدرت را به دست نیاورده بود، مشکلاتی برای یهودی‌ها به بار نیاورد؛ اما به تدریج که مسیحیت بر قدرت سیاسی تسلط می‌یافت و اقتدار سیاسی و اقتصادی آن گسترش می‌یافت فشار بر یهودی‌ها هم آغاز می‌شد. بنابراین در قرون نخست بعد از ۱۳۵ یهودی‌ها در مجموع زندگی آرام و بالنسبه موفق در اروپا داشتند. هیچ‌کس به گونه‌ای خیلی دقیق نمی‌تواند بگوید که آن فضا دقیقاً از چه مقطعی علیه یهودی‌ها شد. آنچه مسلم است و همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، هر قدر که کلیسا قدرت سیاسی بیشتری به دست می‌آورد و هر قدر که ما به قرون وسطی یعنی اواخر هزاره نخست میلادی و آغاز هزاره دوم نزدیک‌تر می‌شویم وضع یهودی‌ها در اروپا رو به وخامت می‌رود.

عامل دیگری که تأثیر مستقیمی بر خراب شدن فضای مذهبی علیه یهودی‌ها گذارد جنگ‌های صلیبی (۱۲۵۰ - ۱۱۰۰) بود. جنگ‌های صلیبی با خود امواج مذهبی نیرومندی در اروپای غربی یا اروپای کاتولیک ایجاد نمود. بالطبع بالارفتن احساسات و شور مذهبی سفت‌وسخت مسیحی‌ها سبب می‌شد تا یهودی‌ها به عنوان اولین و در دسترس‌ترین مخالف و معاند مورد تجاوز و انتقام‌گیری قرار بگیرند. جدای از اختلافات مذهبی، در مقطعی که جهادگران صلیبی پیروز می‌شدند، آن را نشانه‌ای از توجه حضرت عیسی بن مریم (ع) می‌دانستند. در مواردی هم که شکست می‌خوردند تلافی آن را بر سر یهودی‌ها و دیگر «دشمنان» و «معاندین» می‌انداختند. از جمله یهودی‌ها متهم به همکاری با مسلمانان و خیانت می‌شدند. در فاصله ۱۱۰۰ تا اواخر قرن سیزدهم چندین بار صلیبیون دست به کشتار یهودی‌ها زدند. از لحاظ تاریخی می‌بایستی گفت که نخستین اقدام یا تصمیم رسمی کلیسا علیه یهودیت در سال ۱۲۱۵ اتخاذ گردید. مبنای این تصمیم آن بود که با توجه به اینکه یهودی‌ها حاضر نیستند توبه کرده و به مسیحیت بازگردند و با توجه به اینکه حضرت عیسی بن مریم (ع) را به عنوان «پسر خدا» قبول ندارند و این آشکارا به زیر سؤال بردن عیسی مسیح (ع) می‌باشد، لذا می‌بایستی میان آنان و مسیحی‌ها تفکیک صورت گیرد تا یهودی از غیر یهودی تمیز داده شوند. برحسب آن تصمیم، یهودی‌ها من بعد موظف می‌شدند که یک علامت بر روی لباسشان بدوزند که از مسیحی‌ها مشخص شوند. اقدام بعدی در سوزاندن تلمود یا کتاب مقدس یهودی‌ها بود. به آتش کشیدن کتاب مقدس یهودی‌ها همواره به صورت یک مراسم خاص و

باشکوه اجرا می‌شد. نخستین «تلمود سوزی» توسط سر اسقف کلیسای کاتولیک در پاریس و روم در ۱۲۴۴ به اجرا درآمد. در قرن چهاردهم هم مجموعاً چهار بار دیگر مراسم بزرگ «تلمودسوزی» توسط کلیسای کاتولیک به اجرا درآمد. مجدداً در فاصله ۱۵۵۴ - ۱۵۵۳، ۱۲ بار تلمود از جمله در روم، پاریس، جنووا، بارسلون و لیسبون به آتش کشیده شد. آخرین مراسم تلمودسوزی در سال ۱۷۵۷ صورت گرفت. معمولاً مراسم به آتش کشیدن کتاب مقدس یهودی‌ها با حمله به مناطق یهودی و آتش زدن اماکن و منازل آنان همراه می‌شد. حملاتی که با کشته و زخمی شدن یهودی‌ها هم همراه می‌شد. سیاست دیگر علیه یهودی‌ها ایجاد گتو<sup>۶</sup> بود. فلسفه ایجاد «گتو» آن بود که یهودی‌ها کلاً از

مسیحی‌ها جدا شده و در محله‌های مخصوص به خودشان زندگی کنند. آنان می‌توانستند به هنگام روز از گتوهایشان خارج شوند اما قبل از تاریک شدن هوا می‌بایستی به گتو بازگردند. بالطبع هر یهودی که این مقررات را رعایت نمی‌کرد مجازات می‌شد. البته ایجاد گتو چندین هدف را برآورده می‌کرد. اولاً همه یهودی‌ها در یک نقطه جمع می‌شدند که هم کنترل آنان و هم عنداللزوم حمله به آنان راحت‌تر بود. به‌علاوه شماری از متعصبین مسیحی معتقد بودند که یهودی‌ها مظهر ناپاکی و شیطان هستند لذا حضور آنان در میان مؤمنین و متدینین، جامعه مسیحی را هم ناپاک می‌کرد. یکی از بزرگ‌ترین گتوها که در ضمن نخستین گتو هم در اروپا به شمار می‌رفت در سال ۱۴۶۰ در فرانکفورت آلمان ساخته شد. گتو بعدی در ۱۵۱۶ در ونیز ساخته شد. گتوهای دیگری هم در سایر شهرهای اروپا از نیمه دوم قرن پانزدهم تا نیمه دوم قرن هجدهم همچنان برپا می‌شدند. گتوی روم تا سال ۱۸۷۰ پابرجا بود. البته همه یهودی‌ها در گتو نبودند و فقط در شهرهایی که گتو ساخته شده بود آنان مجبور به زندگی در گتو می‌شدند. در سایر مناطق هم یهودی‌ها در محله‌های متمرکز خودشان زندگی می‌کردند. اقدام بعدی کلیسا و رهبران مسیحی اروپا اخراج یهودی‌ها بود. شماری از رهبران کلیسا به همراه پادشاهان و اشراف نیرومند، در مواردی اقدام به اخراج کامل یهودی‌ها از منطقه یا کشورشان می‌کردند. قبلاً اشاره کردیم که نخستین بار چنین اتفاقی در شمال انگلستان و توسط یکی از فئودال‌های قدرتمند کاتولیک در سال ۱۲۹۰ صورت گرفت. او کلیه یهودی‌های ساکن در منطقه خودش را اخراج نمود. ادوارد اول پادشاه وقت انگلستان هم برای نشان دادن ارادت و وفاداری‌اش به کلیسا وارد میدان شد و او نیز حکم به اخراج یهودی‌ها از مابقی انگلستان نمود که در نتیجه نزدیک به ۲۵۰۰۰ یهودی از انگلستان اخراج

---

<sup>۶</sup> - Ghetto

شدند. بعد نوبت به زمامداران فرانسه رسید که هزاران تن از یهودی‌های ساکن فرانسه را در ۱۳۹۴ از آن کشور اخراج کردند. اخراج یهودی‌ها بالأخص در دوران موسوم به انگیزاسیون<sup>۷</sup> در قرون پانزدهم و شانزدهم ابعاد گسترده‌ای پیدا نمود. رهبران متعصب کاتولیک در اسپانیا و پرتغال که جمعیت یهودی قابل توجهی داشتند آنان را تحت فشار می‌گذارند که یا از یهودیت دست برداشته و مسیحی شوند، یا کشور را ترک کنند. در ۱۴۸۲ فردیناند<sup>۸</sup> پادشاه وقت اسپانیا و همسرش ملکه ایزابلا<sup>۹</sup> که مسیحی‌های سفت‌وسختی می‌بودند به‌منظور نشان دادن وفاداری‌شان به کلیسا از قریب به ۱۵۰۰۰۰ یهودی ساکن اسپانیا خواستند که تکلیف خود را روشن کنند: یا مسیحی شوند یا کشور اسپانیا را ترک کنند. در حدود ۵۰ هزار تن می‌پذیرند مسیحی شوند. از مابقی ۱۰۰ هزار یهودی دیگر حدود ۱۰ هزار تن از بین می‌روند، ۴۵ هزار تن به امپراتوری عثمانی (ترکیه امروزی)، ۱۵ هزار تن به شمال آفریقا و مصر، ۱۰ هزار تن به جنوب فرانسه و هلند، ۱۰ هزار تن به شمال ایتالیا، ۵ هزار تن به مناطق مختلف آسیا و آفریقا و بالاخره ۵ هزار تن هم در زمره نخستین مهاجرین اروپایی بودند که سر از قاره آمریکا درآوردند. همین داستان در سال ۱۴۹۶ توسط حکومت پرتغال صورت گرفت و کلیه یهودی‌های آن کشور که بالغ بر ۴۰ هزار تن می‌شدند از آن کشور اخراج شدند. بسیاری از اخراجی‌ها سر از مناطق عقب‌مانده‌تر و بد آب‌وهوای شرق اروپا درمی‌آوردند. ازجمله شماری از آنان به شمال و شرق اروپا، بالکان و روسیه رفتند. علت پذیرش آنان در این کشورها به‌واسطه آن بود که مذهب به کنار، اغلب یهودی‌ها باسواد و از مهارت‌های فراوانی برخوردار بودند؛ و بالاخره در تجارت و کار و کسب هم تجربیات زیادی داشتند. بنابراین مناطق و کشورهای دیگری که خواهان رشد و توسعه و آبادانی بودند مثل شمال اروپا یا روسیه به دلیل سرما و اینکه جمعیت زیادی هم نداشتند آنان را می‌پذیرفتند. ازآنجا که شرق اروپا در مجموع کمتر از غرب آن توسعه‌یافته بود بنابراین با پایان یافتن قرون‌وسطی (کم‌وبیش قرن شانزدهم) مرکز ثقل جمعیتی یهودی‌ها از غرب اروپا به شرق آن جابه‌جا شده بود. البته در جنوب و غرب اروپا هم هنوز یهودی‌ها بودند اما در پایان قرن شانزدهم اکثریت جمعیت یهودی‌های اروپا در شرق و مرکز آن بودند.

البته زندگی یهودی‌ها در اروپا از جنبه‌های مثبتی هم برخوردار بود. اولین و مهم‌ترین آن تعلیم و تربیت و تحصیلات بود. در اروپای قرون‌وسطی چیزی به نام تعلیم و تربیت و تحصیلات عمومی وجود نداشت. مدارس

---

<sup>۷</sup> - Inquisition

<sup>۸</sup> - Ferdinand

<sup>۹</sup> - Isabella

توسط کلیسا اداره می‌شد و عمدتاً هم تعلق به فرزندان اعیان و اشراف داشتند. بالطبع فرزندان یهودی‌ها نمی‌توانستند در آن مدارس شرکت کنند. حتی در قرون بعدی که مدارس متداول‌تر شدند، یهودی‌ها همچنان مجاز به شرکت در آن‌ها نبودند. نشستن بچه‌های یهودی در کنار بچه‌های مسیحی غیرقابل‌تصور بود. بنابراین کار تعلیم و تعلم بر عهده خود یهودی‌ها بود که در گتوها یا در مناطقی که زندگی می‌کردند صورت می‌گرفت. برخلاف فرزندان مسیحی‌ها که نوعاً بی‌سواد می‌ماندند، فرزندان یهودی علی‌الغلب از سواد و تحصیلات برخوردار بودند. جدای از سواد و تحصیلات عمومی، فرزندان یهودی با اصول اعتقادی یهودیت، تاریخ یهودیت، تلمود و زبان عبری هم آشنا می‌شدند. تحصیلات عمومی همگانی سبب گردید تا درصد یهودی‌های فیلسوف، متفکر، ریاضی‌دان، فیزیکدان، موسیقی‌دان، مورخ و دانشمند خیلی بیشتر از اروپایی‌های دیگر شود. درعین حال تحصیلات و آموزش دینی سبب می‌شد تا فرزندان یهودی از یک احساس هویت پررنگی نسبت به یهودی بودنشان هم برخوردار شوند. ویژگی دیگر زندگی یهودی‌ها عبارت بود از وجود یک نظام «تأمین اجتماعی». همانند اقلیت‌های دیگر در یک جامعه اکثریت، جامعه یهودی‌ها از هم‌کیشان ضعیف‌تر و ناتوان‌ترشان حمایت می‌کردند.

می‌رسیم به یکی از مهم‌ترین جنبه‌های زندگی یهودی‌ها در اروپای قرون وسطی: اقتصاد. برخلاف جنبه‌های دیگر زندگی یهودی‌ها، درمجموع آن‌ها در حوزه اقتصاد موفق‌تر بودند. البته بعدها خواهیم دید که موفقیت اقتصادی یهودی‌ها همانند یک شمشیر دو دم بود. از یکسو بالطبع به نفعشان بود و باعث پیشرفت و ترقی‌شان می‌شد. درعین حال به‌عنوان یک اقلیت غیرمحبوب، آن موفقیت باعث غیظ و غضب اکثریت و بیشتر شدن نفرت آنان از یهودی‌ها می‌شد. چندین دلیل مهم برای موفقیت اقتصادی آنان وجود داشت. نخست همان‌طور که گفتیم برخورداری از تحصیلات بود. ثانیاً یهودی‌ها اساساً شهرنشین بودند. درست است که آنان از اشتغال در برخی از امور و مشاغل محروم بودند اما می‌توانستند در مشاغل و حرفه‌های دیگر وارد شوند. بسیاری از آن‌ها وارد انواع مشاغل شده و صنعتگر بودند. ازجمله در حوزه مهم خریدوفروش، واردات و صادرات، حمل‌ونقل کالا و در یک کلام تجارت بسیار موفق بودند. اینکه چرا یهودی‌ها در کار و کسب و تجارت توانسته بودند خیلی بیشتر از اروپایی‌های دیگر موفق شوند غالباً درست فهمیده نشده و نسبت داده می‌شود به «پول‌پرستی»، «طماع بودن»، «نزول‌خوار» بودن و این دست روحیات منفی.

پیشرفت تجاری یهودی‌ها تأثیرات بلندمدت مهمی در زندگی اجتماعی آنان بر جای گذارد. حتی امروزه که ما در دهه دوم قرن بیست و یکم به سر می‌بریم، یهودی‌ها عملاً نبض بسیاری از امور تجاری دنیا را در دست

دارند؛ اما چرا این گونه است و چرا یهودی ها در تجارت و اقتصاد این قدر موفق بودند؟ پاسخ مخالفین یهودی ها همان طور که گفتیم آن است که یهودی ها «پول پرست»، «دلال صفت»، «نزول خوار» و «مال اندوز» هستند و لذا به واسطه این خصوصیات بوده که در امور اقتصادی و تجاری این قدر موفق بوده اند؛ اما این ها مهملات یهودی - ستیز یا «آنتی سمیتیسم» بیشتر نیست. یهودی ها از اقوام و ملل دیگر نه پول پرست تر اند، نه مال اندوز تر و نه رباخوار تر. ایضاً، علاقه و توجه یهودی ها به ثروت نه از دیگران خیلی بیشتر است نه خیلی کمتر. پس چرا و چگونه شد که آن ها توانستند از بسیاری از اقوام و ملل دیگر از نظر کار و کسب و تجارت و اقتصاد موفق تر شوند و یک سر و گردن از دیگران بالاتر بایستند؟ یک دلیل آن برخورداری از سطح تحصیلات بالای یهودی ها می باشد؛ چه امروز و چه در گذشته درصد یهودی های تحصیل کرده چندین برابر دیگران می باشد. قبلاً گفتیم که سوادآموزی به فرزندانشان یکی از عادات اجتماعی جاقفاده یهودی ها می باشد. در هر شرایطی که قرار می گرفتند تعلیم و تربیت نسل بعدی و سوادآموزی به آن ها یک اصل خدشه ناپذیر یهودی ها بوده؛ بنابراین خیلی هم تصادفی نبوده که درصد دانشمندان، مخترعین و مکتشفین یهودی به نسبت جمعیتشان چندین برابر می بوده؛ اما این همه داستان نیست. دلیل اصلی تر و ریشه ای تر اتفاقاً باز می گردد به وضعیت یهودی ها در قرون وسطی در اروپا. وضعیت ناهنجار اجتماعی یهودی ها در اروپای قرون وسطی مصداق کامل «عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد» می باشد. در اروپای قرون وسطی تجارت امری پست و حقیر شمرده می شد. برعکس کشاورزی یا زمین داری نشانه اشرافیت بود. اشراف و فئودال ها تماماً ملاکین بزرگ و زمین دار هم بودند. از آنجاکه یهودی ها اقلیتی پست شمرده می شدند از حق تملک زمین و ملک برخوردار نبودند و فقط می توانستند وارد تجارت شوند. هیچ یک از اعیان، اشراف و بزرگان اروپایی در قرن وسطی به تجارت نمی پرداختند چون تجارت امری پست شمرده می شد. در عین حال یهودی ها از دو دارایی مهم برای پیشرفت در تجارت برخوردار بودند. نخست آنکه آنان ربا را جایز می دانستند. از یهودی ها دیگر قرض می گرفتند، با آن تجارت می کردند و از درآمد حاصله به آنان سود می پرداختند. این امر از نظر مسیحی ها مذموم و غیر اخلاقی بود. دلیل دوم مهم تر بود. در دوران قرون وسطی که هیچ سیستم ارتباطی، مالی و بانکی وجود نداشت، یهودی ها از این موقعیت بی همتا برخوردار بودند که در شرق و در غرب و در همه جای دنیای متمدن آن روز با یهودی های دیگر مرتبط بودند. یک یهودی در دمشق با یک یهودی در فلورانس، مادرید یا در سمرقند و بخارا دادوستد تجاری می کرد؛ اما در مورد مسیحی ها این گونه نبود. نه مسیحی های فلورانس یا مادریدی از چنین امکانی برخوردار نبودند. «شبکه یهودی» ها در شرایطی که هیچ شبکه ارتباطاتی دیگری وجود نداشت ابزار مؤثر، نیرومند و کارآمدی



برای تجارت بود. به کمک این «شبکه» و سرمایه‌ای که از خود یهودی‌ها جمع‌آوری شده بود، یهودی‌های خوش‌فکر کالاهای متعددی را از شرق به غرب و متقابلاً از غرب به شرق تجارت می‌کردند. این امر در خود اروپا که به لحاظ جغرافیایی یهودی‌ها با یکدیگر نزدیک‌تر هم بودند گسترده‌تری هم می‌داشت و عملاً از آغاز هزاره دوم بعد از میلاد تجارت اروپا به تدریج در انحصار یهودی‌ها قرار گرفت. نبود بانک و سازمان‌های مالی سبب می‌شد تا در موارد بسیاری بزرگان و اشراف اروپا که با مشکلات مالی مواجه می‌شدند از یهودی‌ها وام بگیرند. به‌علاوه یهودی‌ها در زمره نخستین مؤسسين بانک و نظام بانکداری، انبارداری، حمل‌ونقل و کشتیرانی شدند. همه این‌ها به نوبه خود بر ابعاد پیشرفت و موفقیت اقتصادی یهودی‌ها می‌افزود.

اما همان‌طور که پیش‌تر اشاره داشتیم آن موفقیت شمشیری بود دو دم. از یکسو باعث بهبود شرایط اقتصادی یهودی‌ها شده بود اما از سویی دیگر بغض و کینه اروپایی‌های مسیحی را نسبت به آنان دامن می‌زد. افزون بر کیفرخواست یا اتهامات و «جرم‌های» دینی علیه یهودی‌ها همچون «ربودن پسر بچه‌های مسیحی برای نوشیدن خون آنان در مراسم مقدسشان»، توهین به «نان مقدس» که در مراسم کلیسا به مؤمنین داده می‌شود و اتهامات دیگر، اتهامات اقتصادی هم بر کیفرخواست علیه آنان اضافه شدند: رباخواری، مال‌پرستی و ثروت‌اندوزی، احتکار، «مفاسد اقتصادی»، ترجیح دادن منافع فردی و شخصی به مصالح و منافع مملکت و این دست جرائم هم به جرائم دینی یهودی‌ها اضافه شدند. البته بغض و کینه علیه یهودی‌ها همواره خود را در قالب احساسات دینی ظاهر می‌کرد. پیش‌تر اشاره داشتیم که به واسطه نگاهی که کلیسا، مسیحیت و مسیحیان بالأخص در غرب اروپا که کلیسای کاتولیک از نفوذ و اقتدار بیشتری برخوردار بود به یهودی‌ها داشت، بسیاری از بلایای طبیعی یا انسان‌ساز به یهودی‌ها نسبت داده می‌شد. اگر خشک‌سالی و قحطی می‌آمد. اگر وبا، تیفوس و طاعون شیوع پیدا می‌کرد، اگر آتش‌سوزی می‌شد، اگر کشور «الف» یا فرمانروای آن، فتودال یا نجیب‌زاده منطقه «الف»، از کشور «ب» یا نجیب‌زاده و فتودال منطقه «ب» شکست می‌خورد، به پای همکاری «ستون پنجم» یا یهودی‌های کشور «الف» با دشمن نوشته می‌شد. از جمله معروف‌ترین موارد شیوع طاعون<sup>۱۰</sup> در اواسط قرن چهاردهم بود. در فاصله ۱۳۴۹ - ۱۳۴۸، قریب به یک‌سوم جمعیت اروپا به دلیل ابتلا به طاعون از بین رفتند. رهبران مذهبی و بدتر از آن مردم عوام یهودی‌ها و «گناه اولیه» آنان علیه حضرت مسیح (ع) و «سبک و سیاق زندگی زشت و پلید» آنان، از جمله رباخواری و غیره را باعث غضب الهی و نازل شدن طاعون می‌دانستند. بسیاری از یهودی‌ها که از طاعون

---

<sup>۱۰</sup> - Black Death

جان به سلامت برده بودند، یا درگیر دادگاه‌های انگیزاسیون یا تفتیش عقاید شدند، یا مجبور شدند منطقه محل زندگی‌شان را ترک کنند. فشار و کشتار یهودی‌ها به اتهام طاعون آن‌چنان بالا گرفت که پاپ کلمنت ششم<sup>۱۱</sup> مجبور شد در سال ۱۳۴۸ فتوایی علیه یهودی‌کشی به جرم شیوع طاعون صادر نماید. شماری از یهودی‌ها برای فرار از این فشارها مسیحی می‌شوند؛ اما این به‌هیچ‌روی تضمینی نبود که در امان قرار گیرند. در بسیاری از موارد «یهودی‌های مسیحی شده» متهم به نفاق می‌شدند. به این معنا که متهم می‌شدند قلباً همچنان یهودی باقی‌مانده‌اند اما از روی ریا و نفاق اعلام کرده‌اند مسیحی شده‌اند. در مواردی فشار علیه این دسته از یهودی‌ها حتی بیشتر از یهودی‌های معمولی هم می‌شد. جدای از مسیحی‌های مؤمن، جامعه خود یهودی‌ها هم بالطبع آنان را طرد می‌کرد؛ اما مشکل اساسی آنان این بود که در دوران سختگیری‌های کلیسا بالأخص در دوران موسوم به «تفتیش عقاید» یا «دادگاه‌های تفتیش عقاید»، آنان زیر فشار روحی و جسمی زیادی قرار می‌گرفتند تا عقیده واقعی‌شان را اعتراف نمایند. اعتراف نمایند که بالاخره یهودی باقی‌مانده‌اند و به‌دروغ مدعی مسیحی شدن هستند، یا آنکه به‌راستی و به‌واقع مسیحی شده‌اند؟ در نیمه دوم قرن پانزدهم ۱۳۰۰۰ یهودی مسیحی شده از جانب دادگاه‌های تفتیش عقاید متهم شدند که در پنهان همچنان یهودی باقی‌مانده بودند و مخفیانه اعمال و آداب مذهب یهودیت را اجرا می‌کرده‌اند. بسیاری از متهمین برای اعتراف شدیداً شکنجه می‌شدند، یا سوزانده می‌شدند، یا در زندان از بین می‌رفتند. برخی که شانس می‌آوردند و خوشبخت‌تر بودند به همراه تبهکاران و مجرمین به آن‌سوی اقیانوس (قاره آمریکا) تبعید می‌شدند. در قریب به دو، سه دهه‌ای که اوج دادگاه‌های تفتیش عقاید در قرن پانزدهم به راه افتاده بود، مجموعاً ۳۴۱۰۰۰ «متهم» توسط این دادگاه‌ها محکومیت پیدا کردند. بسیاری از «متهمین» یهودی بودند. اعم از یهودی‌هایی که به پخش، نشر و تبلیغ عقاید ضاله، انحرافی، کفرآمیز، شیطانی و شیطان‌پرستی متهم شده بودند تا یهودی‌هایی که به توهین به مقدسات کلیسا، ربودن کودکان خردسال مسیحی برای گرفتن خون آنان در مراسم مذهبی‌شان و سایر اتهامات شرک‌آلود متهم شده بودند. بیش از ۳۲۰۰۰ از این «متهمین» محکوم به مرگ شده و زنده در آتش سوزانده شدند. آنان به تلی از چوب و ترکه بسته می‌شدند و سپس تپه چوب و ترکه به آتش کشیده می‌شد. آدمک ۱۸۰۰۰ نفر که به شکل و هیبت محکومین ساخته شده بود به آتش کشیده شد و بدن خودشان به اشکال دیگر مورد ضرب و جرح و شکنجه قرار گرفت. ۲۹۱۰۰۰ به مجازات‌های سبک‌تر از جمله زندان‌های طولانی، اخراج و تبعید از شهر و

---

<sup>۱۱</sup> - Clement VI

منطقه محل زندگی‌شان از جمله تبعید به قاره جدیدالاکشف شده آمریکا محکومیت یافتند. انحراف از مسیحیت، داشتن نظرات و اعتقاداتی در مورد حضرت عیسی بن مریم (ع) که مغایر با اعتقادات کلیسا بود؛ جادوگری؛ جن‌زدگی، جن‌گیری و ارتباط با اجنه؛ شیطان‌پرستی و ارتباط با شیطان و اتهامات دیگری از این‌دست، سایر گناهان محکومین و متهمین دادگاه‌های انگیزاسیون بود. بیش از ۲۰۰۰۰ تن از کسانی که به فرمان دادگاه‌های تفتیش عقاید از زمان به وجود آمدن این دادگاه‌ها تا سال ۱۵۴۰ محکوم به مرگ شدند نیز یهودی بودند. اگرچه با پیدایش تحولات فکری جدید در کلیسا از جمله نهضت پروتستانتیسم و رفرماسیون یا نهضت اصلاح دینی از قرون شانزدهم و هفدهم، انگیزاسیون تا حدود زیادی سپر انداخت، اما انگیزاسیون به اشکال گوناگون تا اواخر قرن هجدهم همچنان از یهودی‌ها قربانی می‌گرفت.

## خلاصه فصل دهم

در قرن دوم قبل از میلاد امپراتوری بزرگ روم در جریان گسترش و کشورگشایی‌اش موفق به تسخیر کامل خاورمیانه می‌شود. بسیاری از یهودی‌ها که از اختلافات و درگیری‌های داخلی که در پایان حاکمیت دینی «مکابی‌ها» در کشورشان به تنگ آمده بودند از آمدن رومی‌ها استقبال هم می‌کنند؛ اما مجموعه‌ای از عوامل که در رأس آن‌ها عواطف و احساسات ناسیونالیستی قرار داشتند باعث تنش روزافزون میان یهودی‌ها و فرمانروایان رومی می‌شود. رومی‌ها با اینکه «سکولار» بودند و نسبت به مذهب و باورهای اقوام و مردمان تحت حاکمیتشان دخالتی روا نمی‌داشتند (از جمله نسبت به یهودیت و یهودی‌ها)، مع ذلک عواملی که در رأس همه آن‌ها عواطف و احساسات ناسیونالیستی قرار داشتند و اینکه نسبت به حاکمیت غیر یهودی بر سرزمینشان با بغض و کینه می‌نگریستند سبب شد تا بسیاری از یهودی‌ها به تدریج در برابر حاکمیت روم بر سرزمینشان معترض شوند. اعتراضات و نافرمانی در برابر روم سرانجام بدل به قیام و جنگ با فرمانروایان رومی شد. الگوی جنگ‌ها و درگیری‌ها با روم کم‌وبیش مشخص بودند. در ابتدا یهودی‌ها بر قوای نظامی مستقر در فلسطین می‌شدند اما با ورود سپاهیان بیشتر و کارآزموده‌تر از سایر بخش‌های امپراتوری، رومی‌ها موفق به درهم شکستن قیام یهودی‌ها می‌شدند. آخرین بار که چنین قیامی به وقوع پیوست در ۱۳۱ میلادی بود. همان روند دوره‌های قبلی این بار هم اتفاق افتاد. با این تفاوت که این بار دیگر روم تصمیم گرفته بود تا به آن وضعیت خاتمه دهد. رومی‌ها یکی یکی شهرها و دژهای یهودی‌های را به زانو درمی‌آوردند و عملاً بعد از شکست محاصره و ورود رومی‌ها، از آن مناطق چیز زیادی دیگر باقی نمی‌ماند. سرانجام بعد از چهار سال جنگ و محاصره لژیون‌های روم توانستند مقاومت مدافعین یهودی‌ها را درهم شکسته و وارد بیت المقدس شوند. بیت المقدسی که دیگر چیزی از آن باقی نمانده بود. رومی‌ها تمامی اماکن مقدس و معابد یهودی‌ها از جمله معبد بزرگ حضرت سلیمان را با خاک یکسان کردند و یهودی‌های باقی‌مانده را هم به صورت برده و اسیر به اروپا منتقل کردند. یهودی‌ها دیگر نه تنها اجازه بازگشت به سرزمینشان را نداشتند بلکه روم برگزاری هرگونه مراسم مذهبی را هم در فلسطین قدغن نمود. از قریب به دو میلیون و نیم نفر یهودی‌های ساکن فلسطین بیش از یک میلیون به اروپا انتقال یافتند. مابقی یا در طی چهار سال جنگ از میان رفته بودند و یا موفق به گریختن و رفتن به مصر، شمال آفریقا، شبه جزیره عربستان، یمن، بین‌النهرین و ایران شده بودند. بدین ترتیب پس از دو هزار سال از ظهور یهودیت و استقرارشان در سرزمین فلسطین، تمامی نزدیک به ۱۲ میلیون یهودی در قرن دوم بعد از

میلاد در بیرون از سرزمین بسر می بردند. بیش از یک میلیون به صورت آواره و پناهنده در اروپا و مابقی پراکنده در خاورمیانه از قفقاز تا خلیج فارس و عربستان تا بین النهرین، مصر و شمال آفریقا.

سرنوشت بعدی یهودیت عملاً در پیوند با یک میلیون یهودی گره می خورد که توسط رومی ها به صورت اسیر و برده به اروپا آورده می شوند. آنان در اجتماعات پراکنده چند هزار نفری تا چندین ده هزار نفری در شهرها و مناطق مختلف اروپا که جزء امپراتوری بزرگ روم می بودند از منتهی الیه شرق آن در روسیه تا منتهی الیه غرب آن در انگلستان، از منتهی الیه شمال آن در اسکاندیناوی تا منتهی الیه آن در جنوب در سرزمین های مشرف بر دریای مدیترانه. تاریخ یهودیت از ۱۳۵ میلادی به بعد گره می خورد به این قریب به یک میلیون یهودی که به صورت برده و آواره در اروپای قرن دوم میلادی پراکنده می شوند. آن ده میلیون یهودی دیگر که عمدتاً در خاورمیانه و شمال آفریقا پراکنده هستند چندان نقشی در تاریخ بعدی یهودیت پیدا نمی کنند. تا قبل از ظهور اسلام در قرن هفتم و در طی قریب به پانصدسال تحول خاصی برای آن ها در آن جوامع اتفاق نمی افتاد و آنان همچنان یهودی باقی می ماندند. بعد از ظهور اسلام هم تغییر چندانی در زندگی شان صورت نمی گیرد. اسلام یهودی ها را به عنوان «اهل کتاب» به رسمیت می شناسد و در مجموع وضع بهتری از هم کیشان شان در اروپا دارند؛ اما همان طور که گفتیم آن اقلیتی که به اروپا می روند عملاً تاریخ بعدی یهودیت را رقم می زنند. اولین نکته ای که در خصوص یهودیت بعد از ۱۳۵ و یهودی ها در تبعید می بایستی گفت پیرامون تغییری است که در وضعیت دین یهودیت به وجود آمد. یهودیت از قالب یک مذهب اجتماعی وسیع با مراسم عبادی رسمی پر جاه و جلال در بیت المقدس و سایر مراکز عبادی در سرزمین یهودی ها درآمد و در تبعید در سرزمین های دور و غریب و میان مردمی نا آشنا تبدیل شد به مذهبی شخصی، بی سروصدا، محدود و عاری از آن آیین های پرزرق و برق و با شکوه. هرم باصلابت و مقتدر روحانیت یهود عملاً در تبعید و در شرایطی که کل یهودیت تقلیل یافته بود به صرف انجام فرایض و عبادات فردی و شخصی پیروان، عملاً «بیکار» و «بازنشسته» شده بود. یهودیت که در قریب به دو هزار سال در فلسطین در هیبت یک مذهب اجتماعی ظاهر شده بود، در تبعید تقلیل یافته بود به صرف یک مذهب فردی.

مذهب به کنار، از نظر اجتماعی وضع یهودی ها خیلی بد نبود. اروپای قرن دوم میلادی از خاورمیانه در آن مقطع بسیار عقب مانده و توسعه نیافته تر بود؛ بنابراین یهودی ها به تدریج توانستند به کمک توانایی هایی حرفه ای که از آن برخوردار بودند از هیبت مجموعه ای برده و آواره به در آیند. آن ها هم از نظر تجارت یک سر و گردن از

ساکنین اروپا جلوتر بودند هم از نظر صنعت. جدای از اینکه خاورمیانه آن روز خیلی از نظر تجارت پیشرفته‌تر از اروپا می‌بود، پراکندگی یهودی‌ها در سایر مناطق پیشرفته آن روزگاران (ایران، بین‌النهرین، مصر...) و ارتباطی که یهودی‌ها با یکدیگر داشتند باعث می‌شد تا از نظر تجارت در وضعیت بسیار مطلوبی قرار بگیرند. تبحر آنان در صنایع و حرفه‌های دیگر شهری (طب، دارو، آهنگری، کیمیاگری...) ایضاً سبب می‌شد تا از این منظر هم جلوتر از اروپائی‌ها بیفتند؛ و بالاخره باسواد بودنشان هم دلیل دیگری بر پیشی گرفتنشان از اروپایی‌ها می‌شد. همه این عوامل باعث شدند تا وضع زندگی یهودی‌ها علیرغم آنکه به‌صورت برده و اسیر به اروپا منتقل شده بودند به تدریج بهبود پیدا کند. به‌عنوان یک اقلیت در اکثر مناطق اروپا که پخش شده بودند وضع بدی نداشتند؛ و به دین و آیینشان هم کسی و یا قدرتی متعرض نبود؛ اما با مسیحی شدن اروپا همه آن وضعیت دگرگون شد. مشکل برای یهودی‌ها از زمانی شکل گرفت که جدای از مردم عادی حکومت هم مسیحی شد و کلیسا صاحب قدرت سیاسی شد. یهودی‌ها از این مقطع به بعد که آن را قرون‌وسطی می‌نامیم مورد نفرت جوامع میزبانان واقع شده و زندگی تیره‌وتاری در اروپا پیدا کردند. خیلی نیازی به توضیح نمی‌رود که چرا با مسیحی شدن اروپاییان ستاره بخت و اقبال یهودی‌ها افول نمود. آنان نه تنها مشرک، منافق، کافر، منکر مسیحیت و قداست حضرت عیسی بن مریم (ع) محسوب می‌شدند، بلکه با تبانی با رومی‌ها مسبب به صلیب کشیده شدن آن وجود مبارک می‌شوند؛ و اگر همه این‌ها را می‌شد به هر حال نادیده انگاشت و از سر تقصیرات یهودی‌ها گذشت، این واقعیت که آنان کوچک‌ترین احساس گناه و توبه نمی‌کنند دیگر غیرقابل قبول بود. از دید یهودی‌ها اما حضرت عیسی مسیح (ع) نه پسر خدا می‌بود و نه رسالتی از سوی خدای نادیده به وی ابلاغ شده بود. او بالاتشبهه یک فرد معمولی بود که موفق می‌شود شماری از یهودی‌ها و غیریهودی‌ها را شیفته و مرید خود سازد؛ بنابراین آن‌ها نمی‌دانستند که از چه چیز می‌بایستی توبه بنمایند؛ و چنین شد که پدیده تاریخی ریشه‌دار دشمنی با یهودی‌ها و نفرت اروپاییان از آنان به تدریج با شروع قرون‌وسطی تولد یافت. یهودی‌ها در طول نزدیک به چند صدسال قرون‌وسطی مورد انواع و اقسام ستم‌ها، بدرفتاری‌ها، محرومیت‌ها، تبعیض‌ها و تجاوزات قرار گرفتند. از آنجاکه کلیسا معتقد بود که یهودی‌ها ناپاک و شیطان‌صفت هستند، لذا درست نبود که مؤمنین مسیحی در کنار آن ناپاکان بی‌دین زندگی کنند. در طی یک فرمان تاریخی کلیسا یهودی‌ها را مکلف نمود که می‌بایستی در یک منطقه یا محله خاصی از شهر زندگی کنند تا مسیحی‌ها را آلوده نکنند. در بسیاری از شهرهای اروپا که جمعیتشان نسبتاً زیاد می‌بود چنین محله‌هایی بنا «گتو» برای یهودی‌ها در نظر گرفته شد. یهودی‌ها از اشتغال به بسیاری از مشاغل منع شدند و فرزندانشان نمی‌توانستند به مدارس می‌خواندند که فرزندان مسیحی‌ها در درس می‌خواندند

تحصیل نمایند. از حق داشتن زمین و املاک محروم شدند چون در اروپای قرون وسطی زمین و املاک تعلق به اعیان و اشراف داشت و بالطبع یهودی‌ها که پست شمرده می‌شدند نمی‌توانستند مثل اربابان و اشراف املاک داشته باشند. قحطی، آتش‌سوزی، وبا و طاعون، سیل، خشک‌سالی و سایر بلایای طبیعی دست کم از جانب برخی از شهروندان به واسطه وجود ناپاک یهودی‌ها می‌بود. ایضاً شکست‌های نظامی. هزارچندگاهی با تحریک برخی رهبران مذهبی و به بهانه‌های بعضاً واهی «گتو»ها و محله‌های یهودی‌ها مورد حمله متعصبین مذهبی قرار می‌گرفت. با به قدرت رسیدن فرمانروایان مذهبی‌تر و سرسپرده‌تر به کلیسا وضع یهودی‌ها از بد به بدتر تغییر می‌یافت. بعضاً از روی عرق دینی و بعضاً به واسطه نشان دادن سرسپردگی به کلیسا و بعضاً به خاطر جلب حمایت مردم عادی، این فرمانروایان اقدام به اخراج دسته‌جمعی یهودی‌ها از فرمانروایی‌شان می‌کردند. در چندین نوبت اخراج‌های دسته‌جمعی توسط این دست فرمانروایان که در انگلستان، فرانسه، اسپانیا و پرتغال به قدرت رسیده بودند در دوران قرون وسطی اتفاق افتاد. بعضاً تمامی جمعیت یهودی ساکن در آن کشور اخراج می‌شدند. یهودی‌ها معمولاً به نقاط بد آب‌وهوا و بالطبع سردتر یعنی به شرق اروپا و روسیه فرستاده می‌شدند. برخی هم به شمال آفریقا تبعید می‌شدند. با کشف قاره آمریکا در نیمه دوم قرن پانزدهم یهودی‌ها به همراه مجرمین و تبهکاران به این قاره تبعید می‌شدند. ستم‌های قرون در دوره موسوم به «انگیزاسیون» یا «دادگاه‌های تفتیش عقاید» در طی قرون شانزدهم و هفدهم میلادی به اوج می‌رسد. ده‌ها هزار یهودی توسط این دادگاه‌ها محاکمه می‌شوند و به «گناهان» مختلف از جمله شیطان‌پرستی، نفاق، تبلیغات گمراه‌کننده، شرک و... محکوم به زنده در آتش سوختن و یا مهر و موم‌ها محکومیت در زندان‌های قرون وسطی و خیلی که شانس می‌آوردند به همراه تبهکاران به قاره جدید تبعید می‌شدند.